

## آیا وفا کردم؟

از میان شهیدان حادثه‌ی عاشورا، اجمالاً بر زندگی تعداد اندکی از آنها می‌توان دست یافت. تعجبی هم ندارد! برخی تاریخ‌نویسان در زندگی عده‌ای از افراد که هیچ نقطه‌ی روشنی در زندگی ندارند سخن پراکنی کرده‌اند و نسبت به برخی دیگر با داشتن سوابق درخشان به قدری بی‌مهری نموده‌اند که حتی از ذکر نامشان هم خودداری شده است! «سعید بن عبدالله حنفی» از بزرگان شیعه‌ی اهل بیت در کوفه و یکی از شجاعان عرب بوده و **فردی ممتاز از نظر عبادت و تهجد و زهد و تقوا به شمار می‌رود**. او شخصیتی است که در کوفه و کربلا حماسه آفریده و مردانه در راه هدفی مقدس به شرف شهادت نائل آمده است.

ظلم بیش از حد حکومت بنی‌امیه بر مسلمانان به ویژه بر مردم کوفه، آنها را وادار به واکنش سختی در برابر یزید و کارگزارانش کرد. زمانی که مردم کوفه بر آن شدند که از فرزند رسول خدا، حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام را رسماً دعوت نمایند و نامه‌های فراوانی با گروه‌ها و پیک‌های متعدد به خدمت آن حضرت فرستادند، سعید بن عبدالله حنفی هم از کسانی بود که به خدمت امام علیه السلام رفت و نامه‌ی دعوت عده‌ای از مردم کوفه را به همراه خود برد. امام نخست از سعید بن عبدالله پرسیدند که نویسندگان نامه چه کسانی هستند. سعید و همراهش «هانی بن هانی السبعی» اسامی کسانی را گفتند. آنگاه امام نامه‌ها را قرائت فرموده و از نمایندگان و رسولان، در باره‌ی او ضاع مردم کوفه سوالاتی کردند و آنها هم اطلاعات خود را به حضرت گزارش دادند. سپس حضرت از جا برخاسته و بین رکن و مقام، دو رکعت نماز گزارده و از پروردگار متعال طلب خیر کردند و پس از آن، «مسلم بن عقیل» را فرا خوانده و وی را از حقیقت حال و وضعیت مردم کوفه آگاه ساختند.

با شنیدن آخرین گزارشات از سعید و تصمیم بر اعزام نماینده جهت بیعت گرفتن از مردم، حضرت نامه‌ای نوشته و به همراه هانی بن هانی و سعید بن عبدالله حنفی برای مردم کوفه فرستادند. امام در این نامه چنین نگاشتند: «بسم الله الرحمن الرحيم. از حسین بن علی به گروه مسلمانان و مؤمنان. اما بعد، به درستی که هانی و سعید نامه‌های شما را برایم آوردند، و این دو نفر آخرین گروه از فرستادگان شما به نزد من بودند و بر آنچه که همگان برای من نوشتید آگاهی یافتیم. خواست بیشتر شما این بود که امام و رهبری نداریم، به زودی به سوی ما بیا، شاید خداوند ما را به برکت تو برحق و هدایت جمع گرداند. اینک برادر و

---

<sup>۱</sup> - یابن رسول الله، دعوت‌کنندگان «شبیث بن ربیع التمیمی»، «حجار بن ابجر العجلی»، «یزید بن حارث بن یزید الشیبانی»، «یزید بن الحارث بن روم»، «عززه (عروه) بن قیس الاحمسی»، «عمرو بن الحجاج الزبیدی» و «محمد بن عمر بن عطارد بن حاجب التمیمی» می‌باشند.

پسر عم و مورد ثقہ و اعتماد اهل بیت خودم را به سوی شما فرستادم. به او دستور داده ام مرا در جریان رای و نظرتان قرار دهد...»

با آمدن سعید بن عبدالله و دیگر هیأت ها به کوفه و بازگویی مشاهداتشان از امام حسین علیه السلام، محبت افراد به امام زیادتر گردید و لذا از این که دانستند امام به ندای آنها پاسخ مثبت داده و نماینده ای را گسیل می دارند اشک شوق ریختند و در انتظار نماینده ی آن حضرت لحظه شماری کردند تا اینکه جناب مسلم بن عقیل وارد کوفه گردید. مردم کوفه گروه گروه به دیدار مسلم رفته و بیعت کردند و برخی دیگر جهت تأیید حرکت مسلم و اظهار وفاداری به ابا عبدالله علیه السلام سخنان شیرین و دلنشینی در این دیدارها ایراد نمودند که سعید سومین نفری بود که به هنگام ورود مسلم به کوفه از جا برخاست و پس از خوش آمد گویی به آن حضرت سخنان پر شوری بیان کرد. سعید بن عبدالله پس از بیانات «عابس بن ابی شیبب شاکری» و «حبیب بن مظاهر اسدی» سوگند یاد کرد که خود را آماده یاری ابا عبدالله علیه السلام کرده و جانش را فدای ایشان خواهد کرد. مراتب عشق سعید به امام و محبوب خود، به گونه ای بود که دو باره وی را از کوفه به مکه کشانید، ولی سعید نه از دوری راه رنجید و نه از خستگی سفر و دوری همسر و فرزند و فاصله گرفتن از کار و زندگی روزمره نالید.

سعید دو نوبت به خدمت ابا عبدالله علیه السلام شتافت و در نوبت دوم نامه ی حضرت مسلم بن عقیل را که در آن به تشریح احوال و اوضاع اهل کوفه پرداخته بود، همراه خود به مکه برد. سعید همچنان در مکه بود تا به همراه ابا عبدالله علیه السلام به کربلا آمد و به شهادت رسید. جالب این است که اگر مجموع آن روزها را حساب کنیم، چیزی در حدود شش ماه خواهد شد که این مرد بزرگ، به عشق امام در دشت و بیابان در رفت و آمد بود تا این که به مقصود و مراد خود که خدمت به امام و فوز عظیم شهادت در رکاب ولی الله الاعظم، کعبه ی دل ها، حضرت امام حسین علیه السلام بود رسید. **کاری که سعید در کربلا در دفاع از امام انجام داد، شاید در تاریخ عالم نمونه و نظیری ندا شته با شد.** او در شب عاشورا به هنگامی که امام خطبه خواندند و از یارانشان خواستند تا از تاریکی شب جهت رفتن استفاده کنند، دومین نفر از اصحاب بود که از جای برخاست و شوری به پا کرد، و چنین گفت: «به خدا قسم، هرگز تو را تنها نمی گذاریم و رهایت نمی کنیم تا خداوند بداند که ما حرمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در (یاری) تو حفظ کردیم! به خدا سوگند، اگر می دانستم که کشته می شوم، سپس زنده شده و بار دیگر زنده زنده سوزانده می شوم و خاک سترم را بر باد می دهند و این کار هفتاد مرتبه در باره ی من انجام می شود، هرگز دست از تو بر نمی داشتم تا این که در راه تو به آرزوی خود برسم! چه گونه چنین نکنم در حالی که این، یک مرگ بیشتر نیست و پس از آن کرامتی است که هرگز پایان ندارد.»

دقت در فرمایشات این انسان بزرگوار، نشانه‌ی آن است که سعید چه **یقین** بالایی را نسبت به راهش داشت که سه مرتبه سوگند یاد می‌کند و این‌گونه در جمع یاران امام حسین و در محضر اباعبدالله سخن می‌گوید که حاضر است هفتاد مرتبه کشته و سوزانده شود اما دست از امامش برندارد!

عاشورا، روزی بود که می‌بایست سعید به تمام گفته‌های پیشین خود، جامه‌ی عمل بپوشاند و به آیندگان ثابت کند که آنچه را گفتیم عمل کردیم! آری، او در روز عاشورا کاری کرد که موجب رضایت امام خویش بود. کاری که از بسیاری انسان‌ها هرگز ساخته نیست زیرا نه جرات آن را دارند و نه تحملش را!

با این که امام حسین علیه السلام در اول ظهر روز عاشورا جهت ادای نماز پیشنهاد آرامش موقت به دشمن دادند، اما دشمن آن را نپذیرفت. امام حسین علیه السلام بدون توجه به حملات لشکر عمر سعد، به نماز ایستادند. سید بن طاووس در لهورف می‌نویسد: «هنگامی که وقت نماز ظهر رسید، امام علیه السلام به زهیر بن قین و سعید بن عبدالله حنفی دستور دادند تا به همراه نیمی از یاران باقی مانده در مقابل قرار گیرند تا به همراه نیم دیگر از یاران نماز بخوانند. در حال نماز خوف تیری از طرف دشمن به حضرت نشانه رفت، این‌جا بود که **سعید بن عبدالله پیش رفته، سینه خود را سپر امام علیه السلام قرار داد** و پیوسته بر این حال بود تا از شدت جراحات بر زمین افتاد...»

در این که آیا سعید بن عبدالله در کربلا جنگید یا اینکه فقط در ظهر عاشورا پیشاپیش امام قرار گرفته و آن قدر تیر باران شده تا به شهادت رسیده دو نظریه وجود دارد. بیشتر بر این عقیده هستند که سعید در ظهر عاشورا به دستور امام پیشاپیش آن حضرت بود و بر اثر شدت جراحات وارده به زمین افتاد. این نظر با جنگیدن سعید بن عبدالله هیچ منافاتی ندارد زیرا وی، هم در حمله‌ی صبح عاشورا شرکت داشته و هم در میمنه یا میسره‌ی سپاه حضرت به جنگ با دشمن پرداخته است. ثانیاً از نقل لهورف بر می‌آید که سعید در زمانی که سینه خود را سپر امام حسین علیه السلام قرار داده بود، با شمشیر به جنگ دشمن هم رفته بود، زیرا علاوه بر آن سیزده تیری که هنگام نماز بر او فرود آمد آثار نیزه و شمشیر نیز بر بدن شریفش فراوان دیده می‌شد. نظر دوم آن است که سعید همانند دیگر یاران پس از اجازه‌ی نبرد از امام، راهی میدان شده و پس از نبردی بی‌امان بر زمین افتاده و به شهادت رسیده است. محتمل است این نظر را مرحوم مجلسی به نقل از «محمدبن ابی طالب» آورده باشد و با نقل علامه مجلسی می‌سازد که در روز عاشورا امام و یارانشان نماز را به صورت فردای و آن هم به وسیله‌ی اشاره خوانده باشند. اما «بلادری» نظرش این است که پس از انجام فریضه‌ی ظهر، دشمن شدیدترین حملات خود را به امام و یارانشان آغاز کرد و سعی داشت تا خود را به ابی عبدالله علیه السلام برساند. در این‌جا بود که سعید بن عبدالله خود را سپر امام قرار داد و آن قدر جنگید تا بر زمین افتاد.

بدین ترتیب، به هر یک از دو نظر که معتقد باشیم معلوم است که سعید هم با دشمنان خدا جنگیده و هم آن فداکاری بی نظیر را از خود به یادگار گذاشته است. اضافه بر این که اگر یاران امام از آن حضرت اجازه رفتن به میدان نبرد می گرفتند، خود امام به سعید امر فرمودند که چنین کاری کند که شاید این انتخاب دلیل بر این باشد که حضرت امام حسین علیه السلام می دانستند که سعید قادر بر انجام چنین ماموریتی است و به همین جهت از بین یاران باقی مانده او را انتخاب فرمودند؟

طبری در تاریخ خود می نویسد: «در پایان نمازِ خوفی که امام حسین علیه السلام در اول ظهر عاشورا خواندند، درگیری سختی پیش آمد و زمانی که دشمن خود را به امام حسین علیه السلام رساند، سعید حنفی پیش روی امام قرار گرفت و خود را هدف تیرهای دشمنان قرار داد. سپاه عمر سعد از چپ و راست به سوی امام تیراندازی می کردند و سعید گاهی با صورت، گاهی با سینه، گاهی به دو دست و گاهی هم به پهلوی خود پذیرای تیرها می شد، به گونه ای که حتی یک تیر هم به امام اصابت نکرد تا این که به زمین افتاد.»

سعید که بر اثر کثرت جراحات وارده به زمین افتاده بود، پیش از آن که آخرین دیدار را با امام داشته باشد، نخست با همان حالت ضعف شدید و بدن خون آلود، پروردگار خویش را مخاطب قرار داده و گفت: «خدایا، به این مردم لعنت و عذاب فرست، مانند عذابی که بر قوم عاد و ثمود فرستادی و سلام مرا به پیامبرت برسان و از این درد و رنجی که به من رسیده است او را مطلع گردان، زیرا هدف من از این جانبازی و تحمل آن همه درد و رنج، رسیدن به اجر و پاداش تو از راه یاری نمودن به پیامبر تو است.»

سعید آخرین لحظات عمر خویش را سپری می کرد و در انتظار پرکشیدن به سوی معبود خویش بود که یک مرتبه احساس کرد امام و محبوبش بالای سر او ایستاده است. با این که سعید در شب عاشورا به اشاره ی امام، جای خود را در بهشت دیده بود اما در آخرین لحظات چشم خود را باز کرد و بار دیگر امام را مخاطب قرار داد تا از دو لب او بشنود که عملش مورد قبول حجت خدا قرار گرفته است یا نه، لذا گفت: «وَأَفِيْتُ يَا بْن رَسُولِ اللَّهِ!» ای فرزند رسول خدا، آیا وفا کردم؟ امام پاسخ دادند: «نعم انت أمامي في الجنة» آری. تو وظیفه ی خود را به خوبی انجام دادی و تو پیشاپیش من در بهشت برین هستی.

دویست سال از حادثه عاشورا و از شهادت سعید بن عبدالله حنفی می گذشت و همواره کار او مورد تقدیر و تشویق معصومین علیهم السلام بود تا این که مورد تقدیر حضرت بقیه الله نیز قرار گرفت. چنانچه در زیارت ناحیه آمده است که حضرت پس از سلام به سعید و اشاره به گفتار وی در شب عاشورا، در باره اش چنین می فرمایند: «این تویی که به آرزوی خود رسیدی و امامت را مواسات و یاری دادی و از خداوند کرامت را در دار اقامت دریافت کردی...».